



علی سلطانی گر دفرامری

از شمار دو چشم یک تن کم

حالی که از هر دشمنی خطرناک ترند. حساب دکتر رجایی با همه کسانی که به نحوی با او در ارتباط بودند، روشن بود، اگر کسی به معتقداتش توهین می کرد، برمی آشت و بی محابا پاسخ می گفت. بدین ترتیب کاملا روشن است که در روزگار چنین بزرگواران، دشمنانی هم دارند زیرا روش زمانه بر آنست که هر کس بیشتر دوروی و ده زبان باشد، جلوتر است و اصولا مردم دوست ندارند که کسی با آنان روراست باشد. دوستی های مزورانه را می پذیرند اما مخالفت های خیر خواهانه را رد می کنند و بسا که برای استحکام مقام خویش «خاک تخلیط در قلع جاه» دیگران می ریزند، و فوسا که این درد همه زمانها و همه انسانها بوده است!

حتی در زمان انوشیروان که ریش افسانه عدلش سالهاست که در آمده - فریاد بوذرجمهر و زیر بزرکش با همه احتیاطها به آسمان بلند است که: «در این روزگار تیره خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است... کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی. و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته. و راه راست، بسته. و طریق طلال، گشاده، و عدل، ناپیدا و جور، ظاهر. و علم، متروک. و جهل، مطلوب. و لوم و دنائت مستولی. و کرم و مروت منزوی. و دوستیها، ضعیف. و علاوتها، قوی. و نیک مردان رنجور و مستل. و شیرینان، فارغ و محترم. و مکر و خسبیت بیدار. و وفا و حریت در خواب. و دروغ، موثر و مثر. و راستی مردود و مهجور. و حق، منهزم. و باطل، مظفر. و متابعت هوا، سنت متبوع. و ظاهر گردانیدن احکام خرد، طریق مشروع و مظلوم محق، ذلیل. و ظالم مبطل، عزیز...» (۲) حال خود قیاس کنید که وقتی وزیری که کارش «تبلیغات» است - اینطور حرف بزند، خرابی اوضاع تا چه پایه بوده است! بگذریم.

شادروان دکتر رجایی سالهای سال در خاله محقر اجارهای زیست تا مرد در حالی که بی هیچ تردید یکی از بزرگان راستین ادب فارسی بود اما در همه زندگی بزرگوارانه رفتار می کرد و مورد محبت دانشجویان و کسانی بود که به عظمت روحیش پی برده بودند و اتفاقا ازین لحاظ محمود دیگران هم بود. سالها پیش استاد شهریار در سوک ابوالحسن صبا مرثیه ای بس زیبا ساخت و در آن چه خوب گفته بود که:

از محیط خفقان آور تهران برسید
که هنرپیشه اش از شصه چرا میمیرد؟

جناب دکتر عنایت عزیز، چنان که میدانید دو هفته پیش، استاد گرامی، شادروان دکتر احمد علی رجایی پس از سه سال مبارزه با سرطان، سرانجام تسلیم شد و در گذشت. مرگ این استاد دانشمند برای ادبیات فارسی ضایعه ای بزرگ بود اما من در واقعه را بیش از بسیاری از دوستان دور و نزدیک آن مرحوم احساس می کنم زیرا از دوازده سال پیش تا سال گذشته، در کارهای تحقیقی و ادبی استاد، مختصر کمک های مقدماتی می کردم و در این دوازده سال به اصطلاح «در سراء و ضراء و شدت و رخاء» با او در ارتباط بودم و به همین دلیل بهتر از دیگران می توانم گوشه هایی از اندیشه ها و کارهای آن مرد بزرگ را نشان دهم و البته مواردی را عنوان خواهم کرد که شاهدان عینی آنها هنوز حی و حاضرند اما او دیگر در میان ما نیست و چه حیف! که تازه به شصت سالگی رسیده بود و برای یک استاد ادبیات تازه آغاز شکوفایی است. بیگمان اگر زنده می ماند، همانند گذشته گره بسیاری از مشکلات ادب کهن را می گشود و در این «بلشوی ادبی» راهنما و راهگشای جو آنان می شد در این مواقع است که انسان نمی تواند به «خطای قلم صنع» بی اعتنا بماند و با فریاد ابوطیب مصعبی در هزار سال پیش همصدا نشود که

جهانا! همانا فوسی و بازی
که برکس نیایی و باکس نازی
چرا زیر کاغذ بس تنک روزی؟
چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟
چرا عمر طاوس و دراج کوتاه؟
چرا مار و کرکس زید در درازی؟
صدواندساله یکی مرد غر چه،
چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی؟
اگر نه همه کارتسو باژگونه.
چرا آنکه ناکس تر، او را نوازی؟ (۱)

بگذارید همین جا عرض کنم که دکتر رجایی به هیچ روی «صلح کل» نبود که با صالح و طالح یکنان رفتار کند و طبیعی است که چنین شخصی نمی توانست و نمی خواست که همه را از خود راضی نگاه دارد. اگر پشت سر کسی حرف می زد، روبروی او نیز بی هیچ واژه و ملاحظه ای می گفت نه این که در غیاب کسی منبر برود و او را شمر ویزید قلمداد کند اما در پیش رویش تا کمر خم شود و خاک بیوسد، کاری که بسیاری از دوست نفاها می کنند و

سخنان درمی‌گذردم و به ذکر خاطراتی چند از دوران آشناییم با آن زنده یاد می‌پردازم :

نخستین سخنی که از مرحوم دکتر رجایی در خاطر من نقش بست ، به زمانی مربوط است که تازه به عنوان دانشجوی ادبیات به دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد پا نهاده بودم. آن روز حدود سیصد دانشجو از رشته‌های مختلف علوم انسانی در سالن گردآمده بودند. نوعی آشفتگی درونی بر همه ما چیره شده بود و همه در جهان خیال، چهره اولین استاد خود را به نوعی دیگر تصور می‌کردیم. ناگهان مردی باوقاری خاص به کلاس وارد شد و به سوی میز خطابه رفت و دکتر رجایی رئیس دانشکده ادبیات بود. همه ساکت شدند تا سخن آن تازه وارد را بهتر بشنوند. دکتر رجایی پس از معرفی خود، به دانشجویان خوش آمد گفت و افزود که :

شما امروز به مرحله‌ای تازه وارد شده‌اید. اینجا دانشگاه است و محل منطق و حرف حساب. اگر کسی حرفی داشته باشد، می‌تواند با استدلال بیان کند ولی جای مشت گره کردن در زورخانه‌هاست اینجا باید باهم مانند بزرگان رفتار کنید نه مثل آنان که انسانیت را در بازوهای سبزشان برای زورگویی می‌دانند و پس. فرض اصلی ما بر این است که با گروهی زن و مرد روشنفکر - که بحق از هم‌شاگردان خود ممتاز بوده‌اید - روبرو هستیم و مسلماً تا آنگاه که خلاف آن ثابت نشود، همه عزیز هستید و قابل احترام چرا که در اینجا شخصیت و معلومات شما ملاک ارزش است نه ثبوت و زور جسمانی و زشت‌بازی بودن... و پس از گفتن این کلمات از سالن بیرون رفت تا درس ما رسماً آغاز گردد.

دکتر رجایی ضمن ریاست دانشکده ، تدریس هم می‌کرد. او معمولاً تدریس متون عرفانی ، ادبی و حماسی را برعهده داشت و الحق به تصدیق همه شاگردانش ، در تدریس متون استاد بود. بسیار خوب، زوایای مبهم درس را روشن می‌ساخت و عمیقاً به شرح و تحلیل متن می‌پرداخت و هرگاه کوچکترین آثار علالت را در چهره دانشجویان می‌دید، مناسب مقام ، مطلب جالب توجهی می‌گفت که ادامه درس را برای همگان دلپذیرتر می‌ساخت. بدون استثنا همراه با هر درس و علاوه بر آنچه در کلاس می‌خواندیم ، دو کار دیگر هم بود که میبایست انجام دهیم. نخست این که استاد يك یا چند کتاب را با مشورت با خود دانشجویان بعنوان کتابهای جنبی انتخاب می‌کرد که خود مادر خارج از کلاس می‌خواندیم و مشکلات خود را در ساعاتی معین مطرح می‌کردیم. دوم این که هر يك از دانشجویان برای ورود به امتحان می‌بایست مقاله‌ای تحلیلی یا تحقیقی بنویسد. استاد در این خصوص بسیار سختگیر بود و کوچکترین تاخیر یا تعللی را نادیده نسیگرفت و همیشه تاکید می‌کرد که شما بدون رنج بردن و سختکوشی در ادبیات به جایی نخواهید رسید زیرا دریایی از کتابهای گوناگون در برابر شماست که حتی عمر احدی کفاف مطالعه همه آنها را نمی‌دهد. در اینجا به عنوان ادای دین لازم می‌دانم عرض کنم که ما در دانشگاه مشهد از وجود سه استاد عزیز بهره‌های فراوان بردیم: دکتر رجایی در تحقیق متون و شناخت اندیشه‌های عارفان و شاعران و فیلسوفان بهترین راهنما بود و دکتر علی شریعتی راه تازه‌ای را در تحلیل تاریخی و اجتماعی اسلام و شناختن ادیان گوناگون در برابر ما گشود که در تکوین اندیشه‌های ما سهمی بزرگ بر عهده داشت. متأسفانه این هر دو استاد بزرگوار چهره در نقاب خاک کشیده‌اند که یادشان زنده و روحشان شادباد - اما سومین استاد خدا را شکر زنده است و زندگانش بر دوام باد ، دکتر غلامحسین یوسفی راه شناختن و استفاده از مآخذ

رجایی تمام عمرش را در راه ادبیات فارسی صرف کرد اما نمی‌دانم در این سه سال بیماری کدام دست برای یاری او از آستین بیرون آمد ؟ يك موردش را می‌دانم که دستگاهی بسا عرض و طول بسیار که خرج تحصیل بعضی از عزیزان را در خارج می‌دهد ، می‌خواست «هزار تومان!» همت نشان دهد و نمی‌دانست که باد بی‌نیازیش پاره‌های چک را به عنوان رسید آن بسر خواهد گردانید.

رجایی محیط علمی و ادبی ایران را خوب شناخته بود که می‌گفت :

در راه علم عمر هدر کردم
از لذت حیات گذر کردم
جان بهر کسب فضل یبازردم
تن بیش حادثات سپر کردم
نوران کامرانی و عشرت را
در محنت و عذاب به سر کردم
یاران قرین سیمبران و من
کنج کتابخانه مقرر کردم
چون راهبان زده‌رگران حتم
چون جوگیان ز عیش حذر کردم...
سی و سه سال عمر بدین ترتیب
در راه علم پای سپر کردم
کوشیدم آن قدر که به استحقاق
خود را نه نام نیک سر کردم
نانور چشم خلق ببالانم
بیهوده صرف ، نور بصر کردم
گفتم که کاخ عزت من برجاست
گر کاخ عمر زیر و زبر کسردم
لیکن جو وضع خویش بسنجیدم
بر وضع دیگران جو نظر کردم
دیدم که مانده‌ام به نخستین جای
گرچه زواج ماه گذر کردم
دانش به ملک جم نخرد کس ، من
آوردم این متاع و ضرر کردم
رو فکر چایلوسی و رفتی باش
اینست راه راست ، خیر کردم (۳)

یادم نمی‌رود ، در سال سوم لیسانس که مرحوم رجایی چند قضیه از شادروان ملک الشعرای بهار تدریس می‌کرد ابتدا شرحی کوتاه در باره زندگی بهار بیان کرد و هنگامی که به موضوع بسیاری آن شاعر استاد رسید ، عینک سیاهش را بر چشم زد اما همه دانشجویان ریش تند اشک را از دوسوی گونه‌اش مشاهده کردند، آن گاه با بغض آشکار و صدایی لرزان گفت : خجالت می‌کشم بگویم که مرحوم ملک برای خریدن يك نسخه داروی ضروری در خارج از ایران حیران مانده بود ، در حالی که نور چشمی‌ها به نام تحصیل پولهای کشور را در کثافت خانه‌های فرنک بر باد می‌دادند !

دکتر عنایت عزیز ، اگر دلم بسیار گرفته است و حرفهای بزرگتر از دهانم می‌زنم مرا ببخش ، گاهی اگر انسان حرف نزنند دلش می‌ترسد. در هر حال امروز دیگر دکتر رجایی از همه این تضادهای و رنجها و دروپی‌ها و دشمنیها آسوده شده و اینک ما «مردم برستان» بعضی به سوکش نشسته‌ایم و بعضی اشک تساح می‌ریزیم و چه خوبست که او از این و آن فارغست... خوشایه حالش ! پس ، ازین

و منابع را در حدی وسیع به مایاد داد و بادلسوزی و ادارمان کرد تا دهها کتاب یا مقاله سودمند در کنار دروس خود مطالعه کنیم و گاهی مقالات تحلیلی و نقد درباره آنها بنویسیم .

شادروان دکتر رجایی در ریاست دانشکده ، قاطع ، اصولی و سختگیر بود . در عین این که ممکن بود ساعتها به درد دل دانشجویان گوش بدهد ، بی قانونیها را نادیده نمی گرفت و در برابر آنها مقاومت می کرد . همه اعم از استاد و دانشجو و کارمند و کارگر در ساعت مقرر حاضر می شدند . او می کوشید تا حتی الامکان مسائل دانشجویان را در دانشکده حل کند تا لازم نشود که کسی در خارج از دانشکده در آن موارد اظهار نظر یا حل و فصل کند .

در تمام دوران ریاستش اجازه نداد که کسی با اتومبیل به دانشکده وارد شود . می گفت اینجا محیطی مقدس است که باید احترامش حفظ گردد حتی یکبار اجازه نداد که یک اتومبیل با چند نفر ، امور که برای بردن یک دانشجوی معین آمده بودند - از در ورودی دانشکده پا را نزدیکتر بگذارند . اما ریاست او دیری نپایید و به دلایلی خاص از مقام خود استعفا داد . پس از آن تقاضا کرد که بازنشسته شود و هر دو درخواستش بی درنگ پذیرفته شد . خود آن مرحوم بعدها به من گفت که ریاست دانشکده را قلبا هم نمی خواستم اما انتظار نداشتم که این گونه سریع با تقاضای بازنشستگی موافقت شود . بی آنکه کسی به جستجوی علت آن برآید .

مجلس تودیع با شکوهی برای دکتر رجایی برپا شد . آن شب زنده یاد ، دکتر علی شریعتی سخنانی موثر گفت و در آغاز اشاره کرد که من هیچگاه در مدح کسی سخن نگفته ام اما امشب می خواهم درباره یک « معلم » حرف بزنم چون معتقدم که تعصب اگر به معنای « تعصب » و در جهت آن به کار برده شود ، نه تنها عیبی ندارد بلکه موجب استحکام جوامع خواهد شد . پس دکتر رجایی حاضران را سپاس گفت و کارهایی را که در دوران ریاست انجام داده بود ، برشمرد و در پایان افزود : من افتخار می کنم در زمان ریاستم اگر دستوری به من داده شد که آن را به نفع شما دانشجویان ندانم ، حتی اگر از مقامهای بلند هم بود نادیده گرفتم و انجام ندادم ، ضررش را هم اکنون به چشم خودتان می بینید ... و آنگاه کف زدن حضار که دقایقی چند ادامه یافت ...

روش دکتر رجایی در امتحان مورد پسند بعضی از دانشجویان نبود زیرا گاهی تکلیف نمره دانشجو در همان یک یا چند سؤال نخستین روشن می شد . آن مرحوم عقیده داشت که ارزش معلومات دانشجو را در همان سؤال اول هم می توان شناخت بدین معنی که اگر دانشجویی در پاسخ رت و ویلا می گفت یا در پاسخ کتبی اشتباهات نابخشودنی از قبیل زوشن « راجب » به جای « راجع به » مرتکب می شد ، بیگمان نمره قبولی نمی گرفت چون دکتر رجایی معتقد بود که این دانشجو هنوز دیوار معلوماتش را نساخته است تا سفتی بر آن بنزد اما بعضی از دانشجویان از این روش ناخشنود بودند . در برابر کسانی هم که به سؤال استاد پاسخ سنجیده و درست می دادند ، در همان آغاز به نمره عالی خود می رسیدند و خیالشان راحت می شد .

آن روزها مانند امروز برای شهریه تعهدی در کار نبود و کمک هزینه ای هم وجود نداشت جز چند بورس ماهی ۱۵۰۰ ریالی که گاهگاه به دانشجویان داده می شد و آن هم نه هر سال . با این وجود من خود شاهد بودم که دکتر رجایی جانب بسیاری از دانشجویان تنگدست را رعایت می کرد و از راههای گوناگون به آنان کمک میکرد .

پس از این که شادروان رجایی به تقاضای خود بازنشسته شد ، آقای باقر پیرنیا استاندار وقت خراسان وی را به کار در امور فرهنگی آستان قدس رضوی دعوت کرد و سرانجام رجایی به عنوان « مدیر کل امور فرهنگی و کتابخانه های آستان قدس » به کار پرداخت و این نشانه روشن بینی و موقع شناسی آقای پیرنیا بود که به سود خودوی نیز تمام شد . بعضی از معترضان گمان می کردند که دکتر رجایی برای مسائل مادی کار آستان قدس را پذیرفته است اما خدا می داند و همه کارمندان حوزه حرم و کتابخانه آستان قدس که آن مرحوم با چه دلسوزی و دقتی ساعتها بسیاری را در شبانه روز صرف انتظام امور کتابخانه می کرد . زندگی در دو اتاق ۱۰ و ۱۲ متری که هر دو غرفه های بودند بر حاشیه مسجد گوهر شاه در طرف موزه آستان قدس خلاصه می شد : یکی ازین دو اتاق دفتر کار آن مرحوم بود و دیگری خانها و خوابگاه و مسکنش . کمتر شبی بود که تا دووگاهی تا سه ساعت پس از نیمه شب به امور جاری آستانه نپردازد بسیاری از شبها غذای خود را به مستخدم اتاقش می داد تا به خانه ببرد و خود یا چیزی نمی خورد یا با کمی نان و پنیر اکتفا می کرد . کار زیاد و کمی استراحت باعث شد که دوبار به حالت غش دچار شود . کسانی که از نزدیک وضع کتابخانه آستان قدس را پیش از ریاست آن مرحوم دیده بودند ، گواهند که بهتر بود که نام « انبار کتاب » را به جای کتابخانه بر آن محل اطلاق کنند . نخستین گامی که پس از نظم عادی کتابخانه برداشت این بود که از بنده - که هنوز دانشجوی دانشگاه بودم - و چند نفر دیگر منجمه آقای دکتر قیصری استاد دانشگاه جندی شاپور ، خواست تا اگر مائیم در انبار کتابخانه جستجویی به عمل آوریم و کتابها را طبقه بندی کنیم . همه پذیرفتیم چون ما هم به قول مرحوم سعید نقیسی « راه آدم شدن » را نمی دانستیم اولین روزی که بدین منظور مراجعه کردیم ، ما را به زیر زمین تاریکی هدایت کردند که حتی لامپ برق هم نمی توانست آنجا را کاملا روشن سازد . هزاران جزوه قرآن و کتاب های نفیس را دیدیم که مانند چغندر روییم ریخته شده و آب باران از لای دریچه ها که نزدیک سطح زمین بود ، بسیاری از آنها را تا حد پوسیدگی کامل نابود کرده بود . خدا می داند و دفاتر آستانه هم نشان می دهد که این کارها را فقط و فقط به سبب علاقه شخصی انجام می دادیم و پس از آنجا که ممکن بود ، قرآنها و کتابها را طبقه بندی کردیم و روزی چند کیلو خاک خوردیم .

در همین جستجوها پی بردیم که بسیاری از قرآنها و نقیسه ها ترجمه های استوار و کهن فارسی در میان آن گروه عزیزان زندانی موجود است . چند جلد از آنها را نزد دکتر رجایی بردیم . چنانا شادمان شد که همه کارها را رها کرد و خود نیز به آن گورخانه کتابها آمد و انگشت تعجب به دندان گرفت . ازین پس نامدتی کارما این بود که قرآنها را مترجم را جدا می کردیم و تا نزدیکهای صبح آنها را با آن مرحوم بررسی می کردیم تا از میان آنها تعدادی ترجمه بسیار استوار و درست را جدا کردیم و آن انبار آشفته و مخزن آشفته تر نیز سروصورتی بخود گرفت .

کشف این ترجمه های زیبا و درست ، و مقایسه آنها با یکدیگر دکتر رجایی را به این فکر انداخت که حدود صد دوره از آن ترجمه ها فیش شود تا فرهنگنامه ای دقیق و مبتنی بر شواهد صحیح برای قرآن چاپ گردد . با همه کارشکنیها ، مقدمات این کار فراهم شد و تنی چند از دانشجویان و دبیران مشهد را به همکاری فرا خواندیم و کار فیش کردن لغات در یک اتاق آغاز شد ولی بعدها به اتاق را بر بالای مقبره شیخ بهائی بهین کار اختصاص دادند . ازین پس بود که ما هم ساعتی ۳۰ ریال دارای دستمزد شدیم ... کار این فیشها تا حدود

زیادی انجام شده بود که دکتر رجایی نتوانست با استاندار بعدی بسازد و از آن کار استعفا کرد و فیثا غریبانه در کارتن‌ها و قفسه‌ها زندانی شد بویژه که پس از آن مرحوم کار بدست کسانی افتاد که چندان علاقهای به دکتر رجایی و کارهایش نداشتند. با این وجود، يك جلد فرهنگنامه قرآنی تاکنون چاپ شده است که در مقیاس مورد نظر استاد بسیار حقیر می‌نماید.

شگفتی دیگری که در دوران ماموریت دکتر رجایی در آستانقدس پدید آمد، کشف چند گونی اوراق و جزوات قرآن بود که هنگام نوسازی قسمتی از گنبد حضرت امام رضا (ع) بدست آمد. و بعد معلوم شد که یا می‌خواستند بزدند که موفق نشده بودند و یا در یکی از حمله‌های اقوام وحشی آنها را بدین صورت پنهان کرده بودند. ظاهراً در آنها اوراق پراکنده‌ای از قرآنها کهنه بود که می‌خواستند مطابق معمول آنها را در زمین دفن کنند اما دکتر رجایی اجازه گرفت تا آنها را پیش از دفن بررسی کند. دوباره کار تازمی علاوه بر کارهای روزمره پیدا شد. شبهای متوالی با آن مرحوم و تنی چند در بخشی از کتابخانه اوراق گونی‌ها را ورق به ورق بررسی کردیم و خاک خوردیم اما در هر قدم، شوق ما افزونتر می‌شد زیرا که برخلاف انتظار بتدریج بیش از ۴۰۰ جلد یا جزوه قرآن و کتابهای دیگر را یافتیم که از جمله ۲۴ جزوه قرآن مذهب نفیس بود که تنها دو جزوه آن در دست بود و از سرنوشت باقی آن کسی اطلاع نداشت در این گونی‌ها همچنین چهار جلد تورات روی پوست آهو، بیش از ده جلد قرآن بر پوست آهو و مقادیر زیادی جزوات پراکنده قرآن با کتب گوناگون کهن بدست آمد. بری تخمین ارزش این جزوات کافی است عرض کنم که «تفسیر شفقی» که یکی از کهنترین تفسیر قرآنیست و به وسیله بنیاد فرهنگ ایران به تصحیح آقای دکتر محمد جعفر یاحقی استاد دانشگاه مشهد چاپ شده است، ورق به ورق از هر گونی پیدا و تنظیم گردید. (آقای دکتر یاحقی در آن وقت یکی از همکاران ما در آستانه بود). همچنین بخشی از تفسیر طبری یافته شد که به تصدیق مرحوم استاد مینوی و دیگران از آنچه تاکنون یافت شده، قدیمتر است. بسیاری از این جزوات مربوط به عهد غزنوی و قبل یا بعد از آن دوره است و یکی از آنها به خط دختر سلطان محمود است. شوقی که از یافتن این نفایس به عادت داده بود رنج جستجو را یکی از یادها برد و بسیار شبها را تا نزدیکیهای صبح با آن مرحوم به تنظیم و تکمیل دوره‌ها و جزوه‌ها و اوراق پراکنده پرداختیم و آنها را مطابق تاریخ و کیفیت و کمیت طبقه بندی کردیم. خوشبختانه شخصی اول مملکت هم در سفری که به مشهد تشریف آوردند، همه جزوات باز یافته را مشاهده فرمودند. مرحوم دکتر رجایی چه خیالهای دورودرازی داشت که نمایشگاه‌هایی برپا کند و بتدریج آن نفایس را در نشریه‌هایی معرفی کند اما پس از استعفا او با آنکه سالها می‌گذرد تعجب میکنید اگر عرض کنم که تمامی آن جزوات با همان نخ‌هایی که ما بسته‌ایم در قفسه‌های کتابخانه آستان قدس خاک می‌خورد.

اگر بخواهم خدماتی را که دکتر رجایی در دو سال ریاست خود در حوزه فرهنگی آستان قدس انجام داد، شرح دهم از حد این گفتار در می‌گذرد و کافی است بگویم که وضع داخل حرم را منظم کرد و نشریاتی را برای معرفی نفایس کتابخانه آستان قدس منتشر ساخت که بعداً متوقف شد. ضمناً موفق شد که دو فقره دزدی کلان را در حوزه حرم کشف کند که جای شرح آن در اینجا نیست. دکتر رجایی موفق شد چند شعبه از کتابخانه آستانه را نیز به همت بزرگان مجلسی در

شهرستانها دایر کند که از آن جمله کتابخانه وزیری بزداست. این پروژه هم پس از وی دیگر ادامه نیافت.

می‌خواستم، به عنوان حسن ختام بخشی از مقاله شادروان دکتر رجایی را که در شماره اول سال سی‌ام یغما چاپ شده و در دلد او هم هست نقل کنم اما به جای آن قطعه‌ای از آن مرحوم راعمی آورم و شما را به خدا می‌سپارم. روحش شاد باد و پادشاه زنده و پایدار.

ای خرد که بسته‌اند به گردونه‌ای ترا
و اندر بیهای مشت جوی بار می‌کشی
نام منت اشرف مخلوق و تو ز بسی
نسام « حمار یحمل انصار » می‌کشی
بیتان بس بزرگ که بر مسا نهاده‌اند
دانم تو نیز زین سخن آزار می‌کشی
اشرف تویی که در پی رنج کسان، نه‌ای
گر چه ستم ز خلق به خسروار می‌کشی
نشیده‌ام که نوع تو ریزند خون هم
نشیده‌ام که کینه به هر کار می‌کشی
بشت از فشار ریش و دل از چوب کین غمین
ببار بشر بسدین تن افگار می‌کشی
ما و تو سخره‌ایم درین کارگاه صنع
تهانه بار دهر تو دشوار می‌کشی
من رنج می‌برم تو اگر بار می‌سری
من خوار می‌زیم تو اگر خار می‌کشی
صد کوه غم بر این دل سازک نهاده‌اند
حرم تویی که بار به هنجار می‌کشی
تو نیک بخت‌تر که غم حال می‌خوری
نی رنج نامده نه غم بار می‌کشی
آزادتر ز من به زمین گام می‌نهی
هر دم سلامتی نه ز اغیار می‌کشی
من لب ز بیم بر نتوانم گشاد و تسو
فریاد‌ها به هر سر بازار می‌کشی
جانت ز دست مردم دون نیست در عذاب
هرگز رنج می‌کشی به تن زار می‌کشی
پایان کار اگر فکری هم تو بهتری
ز آن رو که بسار عمر نه بسیار می‌کشی
افزون ز بیست سال نمایی و ز آن پس
نی انتظار جنت و نه نار می‌کشی
در ژرفنای ملک عدم فارغ از حساب
خوش می‌چمی و خیمه به گلزار می‌کشی



توضیحات:

- ۱ - گنج سخن - گردآوری دکتر صفا ج ۱ ص ۱۸ و ۱۹
- ۲ - گلپله و درمه - تصحیح شادروان استاد مینوی چاپ ۲ ص ۵۵ - ۵۶
- ۳ - نقل از مجله یغما دوره ۳۰ ص ۲۰۳